

به مناسبت هزاره دولتمرد و متفکر سیاسی بزرگ

خواجه نظام الملک طوسی

محمد ارسی^۱



ابوعلی حسن، ملقب به نظام الملک فرزند علی بن اسحاق طوسی بهار سال ۱۰۱۸ میلادی در روستایی در نزدیکی شهر توس به دنیا آمد. از آنجایی که به مدت سی سال مقام وزارت دو پادشاه بزرگ سلجوقی یعنی آلپ ارسلان و ملکشاه را به عهده داشت، او را "تاج الحضرتین" نیز می خواندند. القاب دیگر او قوام الدین، رکن الدوله و رضی امیرالمومنین بود، و شخص ملکشاه، "پدر" خطابش می کرد. او از چنان اعتماد و احترامی نزد سلاطین سلجوقی برخوردار بود که اداره امور کشور پهناور سلجوقی از آمودریا تا انتاکیه را در کف با کفایت آن وزیر مدیر و مدبر و دانا و دانشمند قرار داده بودند!

بنا به نوشته شماری از مورخان، از جمله ابن فندق و ابن اثیر، خانواده نظام الملک از دهقانان خراسان بودند؛ طبقه ای که در اثر دگرگشت زمانه، روز به روز نحیفتر و ضعیفتر می شده، تحلیل می رفتند. از این جهت بود که علی بن اسحاق طوسی یعنی پدر نظام الملک برای گذران بهتر زندگی به خدمت دستگاه دیوانی غزنویان درآمد. پسر نیز مانند پدر، وارد دستگاه

^۱ - محمد ارسی، جامعه شناس و تاریخ دان، صاحب تالیف های متعدد در زمینه تاریخ ایران و خاورمیانه است.

اداری غزنویان شد و طی سه سال خدمت در شهر بلخ، به کسب تجربه اداری و دیوانی ارزنده ای نائل آمد.

با شکست سلطان مسعود غزنوی در دندانگان مرو در سال ۱۰۴۰ میلادی، و سلطه طغرل بیک و چغری بیک سلجوقی بر خراسان، ایران زمین سراسر، تحت تسلط ترکمانان تازه نفس درآمد؛ تاریخ ورق خورد و عصر دیگری در غرب آسیا آغاز گردید.

با پایان کار غزنویان در ایران و شروع سلطنت سلاجقه، زندگی ابوعلی حسن طوسی نیز از اساس و پایه متحول شد، زیرا او با حمایت ابوعلی بن شادان، وزیر چغری بیک سلجوقی در خدمت سلاجقه درآمد و موقعیتی یافت تا قابلیت و توانایی بی نظیر خود را در همه زمینه ها از امور اداری و سیاسی و نظامی گرفته تا مالی و سازماندهی و نهادسازی و روابط خارجی به منصفه ظهور برساند، و از آن ایل و قوم مهاجم و تازه به قدرت رسیده که در دولتمداری و دولت سازی، تجربه و سابقه ای نداشتند، چنان قدرت و دولتی بسازد که سرنوشت آسیای غربی، و امپراتوری روم شرقی، یعنی بیزانس را از اساس دگرگون سازد.

دکتر جعفر شعار در ارتباط با نقش تعیین کننده نظام الملک در اعتلای دولت سلجوقی می- نویسد: "در ایام تسلط ترکمانان بر خراسان که از سال ۴۲۸ هجری ق. آغاز شد، حکومت بلخ با ابوعلی بن شادان بود، و خواجه زبردست او به دبیری روزگار می گذرانید. چون چغری، برادر طغرل اول، پدر آلپ ارسلان سلجوقی، بر ترمذ و بلخ غلبه یافت، ابوعلی بن شادان را به وزیری خود برگزید و بدین سان خواجه نیز در خدمت سلجوقیان درآمد، و ابوعلی، خواجه را به دبیری و صاحب تدبیری امور آلپ ارسلان، پسر چغری واداشت، و از این تاریخ است که خواجه در سلک درباریان آلپ ارسلان درآمد و در تمام دوره سلطنت طغرل از ۴۲۹ تا ۴۵۵ هجری ق. زبردست او که امارت خراسان را داشت، به این حال روزگار می گذرانید. پس از آنکه آلپ ارسلان به پادشاهی رسید، خواجه نظام الملک را به جای ابونصر گنڈری به وزارت برداشت و خواجه از ۴۵۶ تا م رمضان ۴۸۵ هجری ق. که کشته شد، در وزارت آلپ ارسلان و ملک شاه با نهایت استقلال و اقتدار برجا بود."

نظام الملک در مدت ۲۹ سال و ۷ ماه و کسری که وزارت آلپ ارسلان و ملک شاه را داشت، در اداره امور و فتح بلاد و سرکوبی مخالفان این دو پادشاه چنان کفایت و حسن تدبیر به خرج داد که دولتی وسیع از حلب گرفته تا کاشغر را به فرمان ایشان آورد و نام و نشان آن دو سلطان را در

غرب و شرق جاری کرد، تا آنجا که می توان قسمت عمده شهرت و پیشرفتی را که در کارها نصیب آلپ ارسلان و ملکشاه شده از برکت خردمندی و کاردانی خواجه دانست، چنانکه امیرالشعرا معزی در مدح او گفته است:

تو آن خجسته وزیری که از کفایت تو کشید دولت سلجوق سر به علیین
تو آن ستوده مشیری که در فتوح و ظفر شده ست کلک تو با تیغ شهریارقرین^۱

کوشش برای ایجاد دولت مقتدر و تنظیم امور مملکت

از آنچه نظام الملک در سیاست نامه نوشته، و از آنچه مورخان درباره او نوشته اند، چنین برمی آید که همه همت و عمده تلاش خواجه نظام الملک صرف این شده که: بر محور قدرت مطلق سلطان عادل و عاقل، دولتی مقتدر و محکم به وجود آورد و بدین وسیله، در سراسر ممالک تحت تصرف سلجوقیان نودولت و تازه به قدرت رسیده، امنیت مطلق، عدالت و رفاه برقرار کند؛ در واقع امنیت، عدالت و رفاه حال رعیت، هدف اصلی خواجه بوده و از نظراو به این اهداف اساسی زمانی می شد رسید که سلطان شخصاً، صاحب اختیارات مطلقه باشد، و به رسم و روش شاهان و حاکمان دانا و دادگر گذشته، مانند نوشیروان و فریدون با عدل و داد و رعیت پروری و آبادگری حکومت کند؛ در این باره در سیاست نامه می نویسد:

"ایزد، تعالی، در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند، و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند، و مصالح جهان و آرام (آرامش) بندگان را بدو بازبندد، و در فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند، هیبت و حشمت او اندر دلها و چشم خلایق بگستراند، تا مردم اندر عدل او روزگار می گذارند و آمن (آسوده خاطر) همی باشند و بقای دولت همی خواهند... پس، از بندگان، یکی را، که از تقدیر ایزدی، سعادت و دولتی حاصل شود، او را، حق، تعالی، بر اندازه او اقبالی ارزانی دارد و عقلی و دانشی دهد که او بدان عقل و دانش، زیردستان خویش را، هر یکی را بر اندازه خویش بدارد (نگاه دارد)، و هر یک را بر قدر او مرتبتی و محلی (مقامی) نهد، و کسانی که شایسته باشند، از میان مردمان برگیرد، و هر یکی را از ایشان پایگاهی و منزلتی دهد، و در کفایت مهمات دینی و دنیاوی بر ایشان اعتماد کند، و رعایا را، آنکه راه طاعت سپرند و به کار خویش مشغول باشند، از رنجها آسوده دارد، تا در سایه عدل او به واجب (به

طورشایسته) روز و روزگار می گذارند(بگذارند). و باز اگر کسی از خدمتکاران و گماشتگان، ناشایستگی و درازدستی (تجاوز) پدید آرد، اگر به تادیبی و پندی و مالشی (مجازات) ادب گیرد و از خواب غفلت بیدار شود، او را بر آن کاربرد و اگر بیداری نیابد، هیچ ابقاء (بخشودن) نکنند... و از رعایا کسانی که حق نعمت نشناسند و قدر ایمنی و راحتی ندانند و به دل خیانتی اندیشند و تمرّدی (گردنکشی) نمایند و پای از اندازه خویش بیرون نهند، بر اندازه گناه با ایشان خطاب (بازخواست) کند، و ایشان را بر مقدار جرم ایشان مالش فرماید (مجازات کند)، و باز دامن عفو بر ایشان پوشاند و از سر آن درگذرد. و دیگر آنچه به عمارت جهان پیوندد (مربوط باشد) از بیرون آوردن کاریزها (قنات) و کندن جوی های معروف و پل ها کردن برگذر آبهای عظیم، و آبادان کردن دیه ها و مزرعه ها، و بر آوردن حصارها، و ساختن شهرهای نو و بر آوردن بناهای رفیع و نشستن گاه های بدیع (نادر و شگفت انگیز)، به جای آرد؛ و بر شاهراه ها، رباط ها "منزل واستراحتگاه" فرماید کردن، و مدرسه ها از جهت طالبان علم، تا آن نام همیشه او را بماند، و ثواب آن مصالح، او را حاصل بود، و دعای خیر پیوسته گردد...^۲

از گفته های بالا خوب پیداست، که خواجه پادشاهی و سلطنت را نعمت و موهبتی الهی تلقی می کرده و در جدّ و جهد بوده تا سلاطین سلجوقی به ویژه ملکشاه، خود را در قد و قامت شاهان و فرمانروایان نامدار و دانا و توانایی ببینند، که فرّ و فراست خدادادی داشتند و به عدل و داد و راستی در میان مردم زیستند و فرمانروایی کردند!

در سیاست نامه می نویسد: "اما چون پادشاه را فرّ الهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد، سعادت دو جهانی بیابد، از بهر آنکه هیچ کاری بی علم نکند و به جهل رضا ندهد. و پادشاهانی که دانا بودند، بنگر که که نام ایشان در جهان چگونه بزرگ است و کارهای بزرگ کردند تا به قیامت نام ایشان به نیکی می برند، چون افریدون و اسکندر و اردشیر و نوشیروان عادل و امیرالمومنین، عمر و هارون و مامون و معتصم و اسماعیل بن احمد سامانی و سلطان محمود... کار و کردار هر یک دیدار (دیدنی و قابل رویت) است و در تاریخ ها و کتاب ها نوشته است و می خوانند و دعا و ثنا برایشان می گویند"^۳

می بینیم که نظام الملک با تلاش برای احیای سنن دولتمداری ایرانی در میان سلجوقیان نودولتی که رسم و رسوم مملکت داری نمی دانستند، قصد آن داشت تا با غلبه بر هرج و مرج برآمده از تاخت و تاز "مهاجمانی" که اوضاع را سخت آشفته بودند، اقتدار شاهی و مرکزیت دولتی را

باز برقرار کند. تیگولوسکایا در این باره می نویسد: "اساس نظری سیاست نامه، دفاع از سنن دولتمداری ایرانی و سیاست مرکزیت سلطان در مقابل تمایلات گریز از مراکز اعیان لشکری ترک (چادر نشین) می باشد... نظام الملک در سیاست نامه از سنن و راه دولت متمرکز ایرانی که در گذشته نزدیک، دولت غزنویان و سامانیان و آل بویه، و در عهد قدیم حکومت ساسانیان نمونه آن بوده اند، با حرارت کامل دفاع می کند. وی سیاست های داخلی دولت های یاد شده را کمال مقصود می داند و بر پاشیدگی و پراکندگی و سرخودی فتودالی سخت می تازد... ۴"

در ارتباط با سیاست تمرکزگرایی و اقتدارطلبی خواجه، محقق معروف ایرانی مجتبی مینوی می گوید: "در دوره ملکشاه حکمران و سلطان حقیقی ممالک ایران و توابع آن، بلکه فرمانروای کلیه "اراضی خلافت شرقی" جز خواجه نظام الملک کسی نبوده است. و در عهد سلاطین آل سلجوق چنان مملکت وسیعی ممکن نبود جز بدان صورت تحت نظم و نسق درآید، زیرا که سلجوقیان نتوانستند که کاملاً به سامانیان و غزنویان اقتدا کنند و مانند ایشان شوند... در نظر ایرانیان فقط سلطان در امر دولت، فرمانروای مطلق بود، ولی سلجوقیان بیابان نشین با این مفهوم آشنا نبودند و کشور را متعلق به تمامی خانواده خان می دانستند. مخصوصاً در ابتدای کار چنان از اعتقاد به یک فرمانروای واحد دور بودند که همان وقت که در بعضی از شهرهای خراسان، خطبه سلطنت به نام طغرل خوانده می شد، در بلاد دیگری به نام برادرش داوود خطبه می خواندند. همچنین در اقطار (نواحی) مملکت، امرای جزئی وجود داشتند که در اداره ناحیه خود استقلال داشتند و بالطبع در میان ایشان منازعه ها روی می داد. چنانکه گفتیم ایرانیان معتقد به یک پادشاه مقتدر مطلق العنان بودند، و همین که سلجوقیان اراضی ایران را متصرف شدند، به مرور زمان ناچار، تحت تاثیر فکر ایرانیان واقع شدند و هوای اقتدار مطلق بر سرشان افتاد... طبعاً سران قبائل ترکمان از ایشان زده می شدند و معاریف ایران که اصحاب دفتر و دیوان بودند، به ایشان نزدیک می شدند. ولی متصدیان امور دیوانی دچار مسئله دشواری شده بودند که عبارت باشد از طرز معامله با مهاجمین ترکمنی که با سلطان داخل مملکت شده بودند، و هیچ دربند آن نبودند که اسلوب زندگانی خود را تغییر داده، یک جا ساکن شوند، و بدان طرز اداره ای که عامه مردم تن داده بودند، سرفروید آورند... به آسانی می توان دریافت که با این اوضاع، رسیدن نظام الملک به منظور بلندی که داشت، چه اندازه دشوار بود و در صورتی که اندک وضعی در بنیه دولت آشکار می شد، مملکت دچار چه خطرها و آفت ها می گردید. به این علت بود که

خواجه از قدرت روزافزون اسماعیلیان اندیشناک شده بود و همّت به قلع و قمع ایشان گماشته بود." ۵

عدالت، نیکوکاری و خدمت به مردم

از نظر نظام الملک، اجرای عدالت و خدمت و نیکوکاری در حق مردم مملکت، نه تنها وظیفه اصلی پادشاه دانا و دادگراست، بل شرط بقای مُلک و مملکت نیز بسته به اجرای عدالت، و خدمت در حق مردم و رعیت است. او حفظ اقتدار دولت و سلطنت، و برقراری امنیت مملکت را هم در گرو اجرای عدالت می دانست و در درس های سیاسی و مملکت داری که به ملکشاه عرضه می کرد، اجرای عدالت را در مرکز تعلیمات خود قرار می داد و به روشنی گوشزد می کرد که رستگاری آن جهانی نیز بسته به میزان دادگری و عدالت پروری سلطان در این دنیا دارد.

در سیاست نامه آورده است که: "شناختن قدر نعمت ایزد، تعالی، نگاهداشت رضای اوست و رضای حق تعالی اندر احسانی باشد که با خلق کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید. چون دعای خلق به نیکویی پیوسته گردد، آن مُلک پایدار بود و هر روز زیادت باشد، و این مُلک از دولت و روزگار خویش برخوردار بود، و بدین جهان نیکونام بود، و بدان جهان رستگاری یابد، و حسابش آسان تر باشد؛ که گفته اند بزرگان دین... که مُلک، با کفر بیاید، ولی با ستم نیاید" ۶

او در تشویق سلطان به عدالت پروری، و ترساندن او از ستمگری می نویسد: "چنین آمده است اندر اخبار که یوسف پیغامبر (ص)، از دنیا بیرون رفت، می آوردند او را، تا حظیره (دیوار بست) ابراهیم (ص)، نزدیک پدران او، دفن کنند. جبرئیل علیه السلام، بیامد. گفت: هم اینجا بدارید که آن جای او نیست. چه، او را جواب مُلک که رانده است، به قیامت می باید دادن. پس حال یوسف پیغمبر چنین باشد، بنگر تا کار دیگران چگونه بود! و در خبر از پیغامبر (ص)، چنان است، که هر که را روز قیامت حاضر کنند از کسانی که ایشان را بر خلق دستی (سلطه) و فرمانی بوده باشد، دست های او بسته بود. اگر عادل بوده باشد، عدلش دست او را گشاده کند و به بهشت رساند؛ و اگر ظالم بود، جورش همچنان بسته با غلّها (زنجیرها)، او را به دوزخ افکند. و هم در خبر است که روز قیامت، هر که او را بر کسی فرمانی بوده باشد در این جهان، بر خلق یا بر

مقیمان سرای و بر زیردستان خویش، او را بدان سوال کنند. و شبانی که گوسفندان نگاه داشته باشد، جواب آن بخواهند... و برحقیقت، خداوند عالم بداند که اندر آن روز بزرگ، جواب این خلاق که زیر فرمان اویند، از او خواهند پرسید، و اگر به کسی حواله کند، نخواهند شنود. پس چون چنین است باید که ملک این مهم به هیچ کس نگذارد، و از کار خلق غافل نباشد... و دست های دراز را کوتاه می کند، و ظلم ظالمان را از مظلومان بازمی دارد، تا برکات آن اندر روزگار دولت او می رسد...^۷

گفتیم که خواجه نظام الملک، حفظ امنیت مملکت را هم در اجرای عدالت می بیند، و به ملکشاه و به هر حاکم دیگری در این عالم خاکی، می کوشد تفهیم کند که: با مردم، به عدل رفتار کنید تا از شر دشمنان داخلی و خارجی درامان باشید، و خلق خدا هم در آسایش باشند. خواجه برای تفهیم این مطلب، این مثل را می آورد:

"عامل شهر حمص (شهری در سوریه) به عمر بن عبدالعزیز (خلیفه اموی) نشست که: دیوارشارستان (شهر) حمص ویران شده است، آن را عمارتی می باید کرد. چه فرماید؟ جواب نشست (نوشت) که: شهرستان حمص را از عدل دیواری کن، و راه ها را از خوف و ستم پاک کن، که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ. و خدای، عز و جل، داوود را علیه السلام می فرماید: یا داوود انا جعلناک خلیفته فی الارض فاحکم بین الناس بالحق، معنی اش چنین باشد که: ای داوود ما ترا خلیفه خویش گردانیدیم بر زمین، تا بندگان ما را تیمار داری و نگذاری که از یکی بر یکی ستم رود، و هر سخن که گویی و هر کار که کنی، به داد کنی.^۸

جالب است که با وجودی که خواجه نظام الملک، سنی و اشعری مذهب باورمندی بود، ولی ملکان عجم یعنی پادشاهان ساسانی، مثل اردشیر و بهرام و قباد و نوشیروان، و حتی پرویز و گاهی شاهان اسطوره ای چون فریدون را نمونه دادگری و رعیت پروری معرفی می کند و از ملکشاه می خواهد که به آنها مخصوصاً به نوشیروان عادل توجه و اقتدا کند؛ لذا درباب دادخواهی و دادگری شاهان پیشین ایران با حرمت و احترام تمام می نویسد:

"چاره نیست پادشاه را از آنکه هر هفته ای به مظالم بنشیند (دادرسی کند)، و داد از بیدادگر بستاند، و انصاف بدهد، و سخن رعیت به گوش بشنود بی واسطه ای... چنان خواندم در کتب پیشینیان که بیشتر از ملکان عجم دوکانی (سگویی) بلند ساختندی، و بر پشت اسب بر آنجا بایستادندی، تا متظلمان که در آن صحرا گرد شده بودند، همه را، بدیدندی و داد هر یک

بدادندی. و سبب این چنان بوده است که چون پادشاه جایی نشیند که آن جایگاه را در و درگاه و دربند و دهلیز و پرده و پرده دار باشد، صاحب غرضان (مغرضان) و ستمکاران، آن کس را بازدارند و پیش پادشاه نگذارند. شنودم که یکی از ملوک به گوش، گرانتر بوده است. چنان اندیشید که کسانی که ترجمانی می کنند و حاجبان، سخن متظلمان با او راست نگویند، و او چون حال نداند، چیزی فرماید که موافق آن کار نباشد. فرمود که متظلمان باید جامه سرخ پوشند، و هیچ کس دیگر سرخ نپوشد تا من ایشان را بشناسم و این ملک بر پیلی نشستی، و در صحرا بایستادی، هر که را با جامه سرخ دیدی، بفرمودی تا جمله را گرد کردندی. پس به جایی خالی بنشستی، و ایشان را پیش آوردندی تا به آواز بلند، حال خویش می گفتندی و او انصاف ایشان می دادی " ۹

و باز در باب دادرسی پادشاهان ایران پیش از اسلام می نویسد:

"چنین گویند که رسم ملکان عالم عجم چنان بوده است که روز مهرگان، و روز نوروز پادشاه مر عامه را باردادی، و هیچ کس را بازداشت نبود؛ و پیش به چند روز (چند روز پیش) منادی فرمودی که بسازید فلان روز را (برای فلان روز حاضر شوید)، تا هر کسی شغل خویش بساختی و قصه (عرض حال) خویش بنوشتی و حجّت (برهان) به دست آوردی، ... پس ملک قصه های مردم بستدی، همه پیش بنهادی و یک یک می نگریدی. اگر آنجا قصه ای بودی که از ملک بنالیده بودی، موبد موبدان را بر دست راست نشانده بودی، موبد موبدان قاضی القضاات باشد به زبان ایشان، پس ملک برخاستی و از تخت بر زمین آمدی و پیش موبد به دو زانو بنشستی، گفتی: نخست از همه داوری ها، داد این مرد از من بده و هیچ میل و محابا مکن! آنگاه، منادی فرمودی کردن که: هر که را با ملک خصومتی هست، همه به یکسو بایستید تا نخست، کار شما بگزارد. پس ملک موبد را گفتی: هیچ گناهی نیست نزدیک ایزد، تعالی، بزرگتر از گناه پادشاهان؛ و حق گزاردن پادشاهان، نعمت ایزد تعالی را، نگاه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن، و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن. پس چون ملک بیدادگر باشد، لشکر همه بیدادگر شوند و خدای را عزّ وجلّ، فراموش کنند و کُفران نعمت آورند، هر آینه، خذلان (خواری) و خشم خدای برایشان رسد، و بس روزگار بر نیاید که جهان ویران شود و ایشان به سبب شومی گناهان، همه کشته شوند و ملک از خاندان تحویل کند... چون ملک از داوری پیرداختی، باز بر تخت آمدی و تاج بر سر نهادی، و روی سوی بزرگان و کسان خود کردی و گفتی: من آغاز از خویشان بدان کردم،

تا شما را طمع بریده شود از ستم کردن بر کسی. اکنون هر که از شما خصمی دارد خشنود کنید... از وقت اردشیر تا به روزگار یزدگرد بزه گر، هم بر این جمله بودند...^{۱۰}

باری به وضوح می بینیم که نظام الملک با اشاره به دادگری و عدالت و خردمندی و نیکی شاهان ساسانی می کوشد، روش کشورداری ساسانی، یا سُنن دولتمداری گذشته را بازگرداند، و سلاطین سلجوقی را با آن شیوه حکومتگری و دولتمداری ایرانیان پیش از اسلام، به زبانی "ایران شهری"، تربیت و آشنا کند!

محقق و متفکر برجسته، دکتر جواد طباطبائی در نوشته درخشان خود، *خواججه نظام الملک طوسی و اندیشه ایران شهری* می گوید:

"شالوده تحلیل سیاسی سیاست نامه نظریه شاهی آرمانی ایران شهری است. پادشاه برگزیده ایزد است و نه خلیفه و جانشین پیامبر خدا و یا امامی که با بیعت امت انتخاب می شود تا بر اجرای شریعت مباشرت نماید. نخستین صفت چنین پادشاهی، عدل است که خود فرع بر فره شاهی است. بنابراین، نظم و امنیت تا زمانی در کشور وجود دارد که پادشاهی عادل و دارنده فره ایزدی بر آن فرمانروایی کند و با ازمیان رفتن پادشاهی نیک، نظم و نسق جامعه دستخوش تلاشی شده، فتنه ها برخاسته و بخت برگشتگی به یکسان به گناهکاران و بیگناهان روی می کند"^{۱۱}

رفتار نیک با همه مخلوقات

نظام الملک محبت بر حیوانات و ترحم بر مخلوقات خدا را که با انسان انسی دارند، بخش جدایی ناپذیری از عدالت، و حتی رستگاری در آخرت و سعادت آن جهانی تلقی می کند و با بیان دو حکایت بسیار اثرگذار در سیاست نامه، حق مطلب را اداء کرده، می نویسد:

"می گویند: روزی موسی، علیه السلام، که شبانی شعیب پیامبر... می کرد و هنوز به وی، وحی نیامده بود، گوسفندان می چرانید. قضا را میشی از رَمه جدا افتاد. موسی خواست که او را به رَمه بازبرد. میشک برمید و در صحرا افتاد و گوسفندان نمی دید و از بددلی (ترس)، همی رمید، و موسی از پس او همی دوید تا مقدار دو فرسنگ، چنان که میشک را هم طاقت نماند، و از ماندگی بیفتاد... موسی در وی رسید و بر او رحمتش آمد... چون دید که طاقت رفتن ندارد، برداشتش و برگردن و دوش گرفت تا بر رَمه. چون چشم میشک بر رَمه افتاد، دلش به جای

آمد، تپیدن گرفت. موسی زود او را از گردن فرو گرفت، و به میان رمه اندر شد. ایزد، تعالی، ندا کرد به فرشتگان آسمانها، گفت: دیدید بنده من با آن میش دهن بسته، چه خُلق کرد، یعنی چه خوش رفتاری کرد،... او را نیاززد و بر او ببخشود! به عزت من که او را برکشم (به مقام بزرگ برسانم) و کلیم (هم-سخن) خویش گردانم و پیغامبریش دهم و بدو کتاب فرستم، چنان که تا جهان باشد، از او گویند. "۱۲"

در رابطه با همین موضوع، خواجه حکایت دیگری را خطاب به ملکشاه نقل می کند، می گوید:

"مردی بود در شهر مرورود، که او را رئیس حاجی گفتندی. رئیسی بود محتشم، و نعمت و ضیاع و مُسْتَعْلَب بسیار داشت؛ خانه و ملک و زمین غله خیز و ثروت و شوکت؛ و در روزگار او از او محتشم تر و توانگرتر در همه خراسان کس نبود، و ما او را دیده بودیم. در ابتدای جوانی و برنایی، عوانی های سخت کرده بود و شکنجه ها کرده و خاندان ها بیرده، از او بی رحم تر و تحقیرکننده تر، کس نبود. پس در آخر، بیداری یافت و دست از عوانی و مردم آزدن برداشت، و به کار خیر و درویش نواختن و پل و رباط (کاروانسرا) کردن مشغول شد... و بعد از بسیار خیرات، در ایام امیرچغری (پدرآلب ارسلان) به حج رفت. چون به بغداد رسید، او را قرب یک ماه، مُقام افتاد (نزدیک یک ماه اقامت کرد) روزی در بازار در راهرو (درگذر و معبر) سگی دید عظیم گرگین، و همه موی از اندامها فرو ریخته و از رنج گریخته، سخت بیچاره مانده. دلش بر او بسوخت. گفت: این هم جانوری است، و آفریده خدای است، عزوجل. چاکری را گفت: برو، دو من نان بیاور ورسنی (ریسمانی)، او به دست خویش نان پاره می کرد و پیش سگ می انداخت، تا سگ را سیر و ایمن بکرد... و پس، چاکری را گفت: تو که چاکر منی ... خواهم که میخی در دیوار کوبی و این سگ را بر آنجا بندی، و هر روزی یک من نان بامدادش دهی، و یک من شبانگاه، هر روزی دوبارش روغن مالی، و نان ریزه و استخوانها که درسفره باشد، بدو دهی تا آنگاه که به شود. پس این چاکر همچنین کرد، تا سر دو هفته این سگ، گریه نکند و موی بر آوردن گرفت و نیک فربه شد، و چنان خو کرد که او را به چوب، از آن سرا بیرون نشایست کرد. رئیس حاجی با قافله برفت و حج بکرد و بعد از چند سال، فرمان یافت (درگذشت)؛ و مدتی بر این بگذشت. شبی زاهدی او را به خواب دید، بر بُراقی (اسبی تیزرو)، نشسته و حوران و غلمان ... بر دست راست و بر دست چپ او گرفته اندی و آهسته و خندان می آرنندی در روضه ای از روضه های بهشت. زاهد پیش او دوید... پیرسید از او که: ای فلان تو در

اول مردی، مردم آزار و بیرحم و درازدست بودی... ولیکن چندان خیرات که تو کردی کس نکرد... مرا بگوی تا این درجه، به کدام کردار و طاعت یافتی؟ گفت: ای زاهد در کار خدا عجب مانده ام. زبید که تو نیز عبرت گیری و تکیه بر طاعت نکنی و به عبادت بسیار فریفته نشوی. بدان که جای من در دوزخ آراسته بودند، بدان معصیت ها که در روز جوانی کرده بودم، و به وقت نزع (جان کندن) همه نماز و روزه من به روی من باززدند، و این همه طاعات و صدقات و خیرات و مسجدها و حج من هبا و هدر کردند، و حال من در نومیدی به جایی رسید که اومید از بهشت بیریدم، و دل بر عذاب دوزخ بنهادم؛ همی آوازی به گوش من آمد که: ... تو را در کارسگی کردیم، تو را به سگی بخشیدیم، و همه معصیت های تو ناکرده انگاشتیم، و بهشت، تو را عطا کردیم، و دوزخ بر تو حرام کردیم، بدان چه تو ردای کبر، از گردن بینداختی و بر آن سگ گرگن رحمت کردی؛ ... و مرا از همه طاعت، این یک کردار دست گرفت، در آن حال بیچارگی. ۱۳"

باری، سیاست نامه نویسی، و سیاست ورزی های نظام الملک را شاید بتوان در این چند جمله خلاصه کرد: تلاش و کوشش برای تاسیس دولت مقتدر و متمرکز و توانمند، برمحور قدرت پادشاه دادگر و دانا برای برقراری عدل و امنیت در روی زمین، و خدمت به رعایا و ضعفا و مظلومان و خلق خدا!

این سخن خواجه در سیاست نامه، ادعای فوق را به بهترین صورتی تایید می کند: "در خبر است که پیامبر (ص) گفت: ... عدل، عز دین است و قوت سلطان و صلاح لشکر و رعیت است و ترازوی همه نیکی هاست، چنان که خدای تعالی گفت: ... به از عدل چیزی نیست. و جای دیگر گفت: و سزاوارترین پادشاهی آن است که دل وی جایگاه عدل است و خانه وی آرامگاه دینداران و خردمندان..."

محمد ارسی

۲۱ فروردین ۱۳۹۷

هزارمین سال تولد نظام الملک

منابع

- ۱- دکتر جعفر شعار؛ گزیده سیاست نامه، ص ۱۱
- ۲- سیاست نامه، فصل اول، ص ۳۶ و ۳۷
- ۳- همان منبع.
- ۴- خاورشناس روسی تیگولوسکایا، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز ص ۲۷۱ و ۲۲۸
- ۵- مجتبی مینوی، نقد حال، ص ۲۲۸ تا ۲۴۳
- ۶- سیاست نامه، فصل دوم، ص ۴۱
- ۷- همان منبع، ص ۴۱ و ۴۲
- ۸- همان منبع، ص ۳۵۰
- ۹- همان منبع، فصل سوم، ص ۴۴ و ۴۵
- ۱۰- همان منبع، ص ۹۶، ۹۷، ۹۸
- ۱۱- دکتر سید جواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی ایران، ص ۴۳ و ۴۴
- ۱۲- سیاست نامه، ص ۲۶۰ و ۲۶۱
- ۱۳- همان منبع، ص ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳